

نقش منابع مالی حکومت اسلامی در اثبات ولایت مطلقه فقیه با تأکید بر دیدگاه امام خمینی ;

احمد مرتاضی*

تأیید: ۹۵/۱۱/۵

دریافت: ۹۵/۴/۲۰

چکیده

زکات، خمس، غنائم جنگی، خراج، مقاسمه، جزیه، لقطه، انفال و فیء، صدقات مستحبی و موقوفات عامه، کفارات مالی، ردّ مظالم، جرایم نقدی، دیه جنایت بر فرد بدون ولیّ و عُشور، منابع مالی شناخته شده جهت تأمین بودجه جامعه اسلامی است و علاوه بر آن، ادله شرعی، اختیار وضع مالیات‌های جدید را در صورت صلاح‌دید ولی امر مسلمین و اقتضای نیازهای زمانی یا مکانی، به وی می‌دهد. از نظر برخی همچون امام خمینی^۱، گسترده‌گی منابع مالی کشور اسلامی (مالیات‌های اسلامی) و همچنین، لزوم توزیع عادلانه، به‌جا و مدیریت مدبرانه آنها، دلیل متقنی بر لزوم تشکیل دولت و حکومت اسلامی است که تعبیر دیگری از ثبوت اطلاق و عمومیت، نسبت به دایره اختیارات ولی فقیه جامع الشرائط و گسترده‌گی آن یا همان، دکترین ولایت مطلقه فقیه، می‌باشد؛ چراکه اولاً: تعیین این همه منبع مالی مذکور، نمی‌تواند هدف و کاربری‌ای جز تشکیل دولت اسلامی و توسعه دامنه اختیارات فقیه جامع‌الشرائط در عصر غیبت، برای تشکیل و اداره امور مختلف آن داشته باشد و ثانیاً: امنیت اقتصادی مربوط به مالیات‌های اختصاصی جامعه اسلامی، به نحوی که مطلوب شارع مقدس باشد، جز در سایه تشکیل حکومت اسلامی در بستر ولایت مطلقه فقیه و نظارت و مدیریت عادلانه او حاصل نخواهد شد.

واژگان کلیدی

منابع مالی، حکومت اسلامی، ولایت مطلقه فقیه، مالیات اسلامی، انفال، امام خمینی ;

مقدمه

همان‌طور که حکمت الهی و قاعده لطف، اقتضا می‌کند تا خداوند حکیم فردی را به عنوان امام، حجت و والی، برای امت خویش منصوب بدارد، مقتضی این نیز می‌باشد که آن امام، به نحو و جوب، فردی را به عنوان قائم مقام خود در مکان و زمان عدم حضور و غیبت، معین نماید. گواه این ادعا، آیه ۱۴۲ سوره اعراف است که در آن خداوند متعال می‌فرماید: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»؛ و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با ده شب تکمیل نمودیم به این ترتیب، میعاد پروردگارش [با او]، چهل شب تمام شد و موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در میان قومم باش و [آنها] را اصلاح کن و از روش مفسدان، پیروی منما. این آیه بیانگر ضرورت تعیین جانشین برای رئیس حکومت اسلامی و عدم جواز رها کردن مردم به حال خود و بدون حاکم و والی است (صافی گلپایگانی، بی‌تا، ص ۲۴-۲۳). اندیشمندان شیعه بر این اعتقادند که قائم مقام امام زمان (عج) در عصر غیبت کبری و فرد منصوب از جانب ایشان که به نصب عام تعیین گردیده، فقیه جامع شرایط عقل و تدبیر، علم دینی، عدالت، تدبیر، ورع، بصیرت، سعه صدر، قدرت حکمرانی و اجرای درست احکام است (حلبی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۷۲ و ۴۲۳؛ حلبی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۴۱۷؛ کرکی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۴۲؛ امام خمینی، ۱۴۲۳ق، ص ۵۰ و ۵۶) و بر عدم ولایت غیر او، اتفاق نظر دارند (صافی گلپایگانی، بی‌تا، ص ۲۴). گرچه عالمان شیعی در دامنه اختیارات ولی فقیه جامع الشرائط، اختلاف نظر داشته و گروهی از آنان گستره این قائم مقامی را تا سر حد تشکیل حکومت اسلامی و اطلاق دامنه آن ندانسته‌اند، ولی در اصل جانشینی او در عصر غیبت، از جانب امام ۷ متفق‌اند. آنان برای اثبات جانشینی وی به ادله مختلف عقلی و نقلی استناد جسته‌اند که طرح و بررسی جداگانه هر کدام، پژوهش مستقلی می‌طلبد. از این میان، برخی و در صدر ایشان، امام خمینی؛ برای اثبات مدعای خود مبنی بر ثبوت ولایت مطلقه، برای فقیه جامع الشرائط و مشروعیت تشکیل حکومت اسلامی توسط او، به گستردگی دامنه

احکام مالی و درآمدهای مالیاتی اسلامی و ضرورت مدیریت عادلانه و مدبرانه آن استناد نموده‌اند. تحقیق پیش رو، با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی و در قالب دو بخش کلی احصای منابع مالی مختص جامعه اسلامی و ارتباط گستره و مدیریت این منابع با ولایت مطلقه فقیه تا سر حد ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، به اثبات آن پرداخته است.

۱. منابع مالی حکومت اسلامی

با دقت در منابع فقهی می‌توان مجموع درآمدهای مالیاتی و منابع مالی مختص جامعه اسلامی را به شرح زیر برشمرد:

۱-۱. زکات

یکی از منابع مهم درآمدهای مالی دولت اسلامی، زکات است. زکات در نه چیز واجب است: ۱. گندم ۲. جو ۳. خرما ۴. کشمش ۵. طلا ۶. نقره ۷. شتر ۸. گاو ۹. گوسفند (امام خمینی، ۱۴۲۶ق، ص ۳۸۳). افزون بر زکات غنیمت و مال، دارایی به دست آمده از زکات فطره نیز جزو منابع یادشده، محسوب می‌گردد (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۴۸-۲۴۷؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۳۰). مطابق آیه ۶۰ سوره توبه، مستحقین دریافت زکات مال و فطره عبارتند از: افراد فقیر، مسکین، جمع آوری‌کنندگان زکات، کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می‌شود و در جهت آزادی بردگان، ادای دین بدهکاران، در راه خدا و در راه ماندگان.

نکته حائز اهمیت آن است که گرچه مستحقان دریافت زکات در قرآن مجید به روشنی تعیین گردیده است اما افراد ملزم به پرداخت آن، خودشان نمی‌توانند مستقیماً اقدام به توزیع بین مسحقین نمایند؛ بلکه تحویل آن به امام و حاکم شرع و توزیع آن به وسیله ایشان، الزامی است. گواه بر این، آیه شریفه: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً» (توبه: ۹) (۱۰۳) می‌باشد؛ چون خداوند متعال، پیامبر ﷺ را به دریافت زکات از مردم، امر کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۳۷) و رسول خدا به عنوان اینکه حاکم مسلمین است از طرف خداوند مأمور به گرفتن زکات گردید و سیره آن حضرت و خلفای بعد از ایشان بر همین منوال مستقر بوده که با فرستادن کارگزاران و مأموران ویژه، زکات را از مردم

طلب می‌کردند (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۳۲). شاهد دیگر، روایاتی همچون صحیحه «زراره» و «محمد بن مسلم» است که در آن آمده است: به امام صادق ۷ گفتند: نظر شما درباره آیه شریفه: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (توبه (۹): ۶۰) چیست؟ آیا به تمام اینها که در آیه نام برده شده زکات عطاء می‌شود؛ اگر چه شیعه نباشند؟ امام صادق ۷ فرمودند: امام به تمامی اینها زکات می‌دهد؛ زیرا اطاعت و پیروی او را پذیرفته‌اند. زراره گوید به حضرت عرض کردم: اگر چه عارف به حق [شیعه] نباشند؟ حضرت فرمود: ای زراره، اگر امام بخواهد فقط به طرفداران حق بدهد و به دیگران نپردازد، چه بسا محل و موردی برای زکات پیدا نشود. همانا امام به غیر شیعه می‌دهد تا رغبت در دین پیدا نمایند و بر آن ثابت باشند. اما در این روزگار تو و اصحابت به غیر شیعه زکات ندهید (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۴۹۶). از این صحیحه (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۳) استفاده می‌شود که زکات به حسب تشریح اولی در اختیار امام می‌باشد که به وسیله آن، نیازهای مردم تحت حاکمیت خود را - خواه عارف به حق باشند یا نه - برطرف می‌نماید ولی وقتی ناهلان، متصدی حکومت شدند و زکات‌ها در غیر مصارفشان هزینه گردید و شیعه در محرومیت باقی ماند، در چنین صورتی امام ۷ به شیعیان دستور فرمودند که زکاتشان را فقط بین فقرا و خود تقسیم کنند و این در حقیقت یک حکم و اجازه موقتی است از جانب امام ۷ برای شرایط خاص نه حکم اولی اسلام برای همه زمان‌ها (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۳۲). ناگفته نماند گرچه مخاطب دستور الهی در آیه مورد استشهاد، پیامبر گرامی اسلام است، اما این ولایت به امام و جانشین الهی بعد از ایشان نیز انتقال یافته است. عیاشی در تفسیر خود روایتی را از امام صادق ۷ نقل می‌کند که مطابق آن، از حضرت می‌پرسند: آیا این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» (توبه (۹): ۱۰۳) درباره امام بعد از رسول خدا نیز جاری است؟ و ایشان در پاسخ فرمودند: آری (عیاشی، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۶).

۲-۱. خمس

طبق موازین فقهی و دستور صریح خداوند متعال در آیه ۴۱ سوره انفال هر غنیمتی که عائد انسان می‌شود، یک‌پنجم آن به خدا، پیامبر، ذی‌القربی، یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان، تعلق می‌گیرد. از این مالیات بیست درصدی، تحت عنوان «خمس» یاد می‌شود. شیخ مفید در این رابطه می‌نویسد:

خمس در هر غنیمتی واجب است و منظور از غنیمت و غنائم، هر مال و سلاح و پیراهن و بردهٔ بدست آمده از جنگ و همچنین معادن و اموال بدست آمده از غواصی و گنج و عنبر و هر چیزی است که از درآمد کسب و تجارت و زراعت و صنعت در یک سال، و با فرض رعایت میانه‌روی در مصرف، زیاد بیاید (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۷۶).

در یک جمع‌بندی کامل باید گفت که در هفت چیز، پرداخت خمس، واجب است:

۱. منافع کسب و کار؛ ۲. معدن؛ ۳. گنج؛ ۴. مال حلال مخلوط به حرام که قابل تفکیک نبوده و مجهول‌المالک باشد؛ ۵. جواهراتی که با غواصی یعنی فرو رفتن در دریا به دست می‌آید. ۶. غنیمت جنگی و ۷. زمینی که کافر ذمی از مسلمان می‌خرد (شهید اول، ۱۴۱۰ق، ص ۵۵؛ حلبی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۷۰؛ خوبی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۲۵). خمس دریافتی را باید دو قسمت کرد: ۱. یک قسمت آن سهم سادات است که امر آن با حاکم است و باید آن را، یا به مجتهد جامع‌الشرایط بدهند، یا با اجازه او به سید فقیر، یا سید یتیم، یا به سیدی که در سفر درمانده باشد، بدهند. ۲. نصف دیگر آن سهم امام ۷ است که در این زمان باید آن را به مجتهد جامع‌الشرایط بدهند، یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد، برسانند (امام خمینی، ۱۴۲۶ق، ص ۳۷۹).

۳-۱. غنائم جنگی

غیر از بیست درصد مالیاتی که به عنوان خمس، از غنائم جنگی گرفته می‌شود، در جنگ بدون اذن امام، وی می‌تواند از خود غنائم ببخشد و در آن بر حسب مصلحت‌های لازم یا برتر، تصرف نماید؛ اگرچه تصرف امام، همه غنیمت را شامل شود. آنگاه اگر چیزی از آن باقی ماند امام خمس آن را برداشته، سپس تقسیم می‌نماید.

برای نمونه، پیامبر ۹ غنائم جنگی حاصل از «فتح مکه» و «جنگ حنین» را اصلاً بین مسلمانان تقسیم نکردند. در کل، جایز است امام احتیاجات کشور اسلامی را از غنیمت، برطرف نماید (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۹).

در روایت صحیحہ (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۹۰) زرارہ نیز آمده است: امام، [طبق صلاح دید خود، از غنیمت] جُعل افراد را می‌دهد و به برخی می‌بخشد و بیشتر از سهم خمس، برمی‌دارد و به هر کس هم بخواهد عطا می‌کند. رسول خدا ۹ به همراه گروهی جنگید که برای آنان نصیبی در فیء قرار نداد و اگر بخواهد آن را بین آنان تقسیم می‌کند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۵۴۴).

۴-۱. خراج

خراج عبارت است از مالیاتی که از زمین خراجی گرفته می‌شود. زمین خراجی نیز به زمینی گفته می‌شود که با جنگ و غلبه فتح گردیده و در زمان فتح، آباد بوده است. این نوع از زمین‌ها به همه مسلمانان تعلق داشته و مختص اشخاص شرکت‌کننده در جهاد نیست (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۲۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص ۱۱۴). امام و حاکم، این زمین‌ها را در اختیار مسلمانان و تحت ملکیت و تصرف آنان قرار می‌دهد و در مقابل، مالیاتی را که در حقیقت، اجرت آن زمین است (امام خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۰۳) از آنان می‌ستاند و صرف مصالح مسلمین می‌کند (حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۱۳۰-۱۲۹؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۹، ص ۱۴۵).

«شہید ثانی» در این رابطه می‌نویسد:

در عصر حضور، امام ۷ عوائد حاصل از زمین خراجی را در مصالح همه مسلمین اعم از مجاهدین و غیر آنان، مثلاً در پاسداری از مرزها، مخارج سپاه اسلام و دست‌مزد والیان هزینه می‌کند. در عصر غیبت نیز اگر نایب امام یعنی حاکم شرعی، امکان اداره استقلالی امور آن را داشته باشد، همانند خود امام ۷ عوائدش را در صلاح مسلمانان، مصرف می‌نماید (شہید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۱۵۴-۱۵۳).

۵-۱. مقاسمه

حاکم اسلامی می‌تواند به جای اخذ مالیات از زمین خراجی، در درصدی از محصول آن زمین زراعی با متصرف شریک گردد و مثلاً یک‌دهم محصول از آن دولت اسلامی شود که از این نوع منبع درآمدی وی با نام «مقاسمه» یاد می‌کنند (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۰ق، ص ۲۱۹؛ سبحانی، ۱۴۲۰ق، ص ۸). پس، در تفاوت اجمالی آن با خراج می‌توان چنین گفت که مقاسمه، از محصول زراعی و غلات کاشته شده در زمین خراجی و خراج، از خود زمین و معمولاً در قالب وجه نقد گرفته می‌شود (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۷؛ حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۵۸). اما گاه از روی تسامح، به این نحو شراکت، خراج نیز اطلاق می‌شود که ذیل معنای عام خراج، قرار می‌گیرد (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۰ق، ص ۲۱۹).

۶-۱. جزیه

از جمله منابع درآمدی حاکم اسلامی، جزیه می‌باشد. هر فرد یهودی، مسیحی و زرتشتی - به جز زنان، کودکان و مجانین آنها - که از قبول دین اسلام، سرباز زده، چنانچه بخواهد، می‌تواند مالیاتی با عنوان جزیه بپردازد و تحت سیطره حکومت اسلامی، زندگی کند. جزیه، از غیر کفار اهل کتاب، دریافت نگردیده (ابن‌براج، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۸۴؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۷۰) و مقدار مشخصی هم ندارد بلکه تعیین میزان آن به دست امام و حاکم شرع و به اقتضای مصلحت و با توجه به فقر و غنای افراد نام‌برده است (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۷۲؛ حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۵۷).

زراره نقل می‌کند که از امام صادق ۷ پرسیدم حد جزیه بر اهل کتاب چیست و آیا بر آنان اندازه معینی مقرر شده که نمی‌توان جز آن عمل نمود؟ حضرت فرمود: این به امام واگذار شده است، از هر یک از آنان به اندازه اموال و توانشان دریافت می‌کند. اینان مردمی هستند که جان خود را از اینکه برده یا کشته شوند خریداری کرده‌اند. پس به اندازه‌ای که توان دارند از آنان جزیه دریافت می‌شود تا آنگاه که اسلام را بپذیرند. خداوند متعال می‌فرماید: «حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه (۹): ۲۹)؛ و چگونه احساس کوچکی کند اگر از آنچه از او گرفته می‌شود احساس ذلت نکنند، تا این احساس ناراحتی، او را به پذیرش اسلام وادارد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۵۶۶).

نکاتی که از این روایت صحیح‌السند (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص ۴۱؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۲۴۶) قابل برداشت است از این قرار است که اولاً: دریافت و مدیریت اموال بدست آمده از جزیه، به امام و حاکم شرع واگذار گردیده و ثانیاً: جزیه، میزان مشخصی به لحاظ کمی و زیادی، نداشته و تعیین آن به تشخیص رئیس حکومت اسلامی واگذار گردیده است.

۷-۱. لقطه

یکی دیگر از اموالی که در اختیار حاکم اسلامی قرار می‌گیرد، لقطه می‌باشد. لقطه عبارتست از مال پیدا شده بدون ید مالکانه و صاحب مشخص (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۸، ص ۲۷۱). یابنده لقطه می‌تواند آن را به رئیس حکومت اسلامی تحویل نماید (شهید ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۸۵) و او نیز می‌تواند بر حسب شروط مقرر، در آن تصرف نماید (سبحانی، ۱۴۲۰ق، ص ۹). مقدس اردبیلی در این رابطه می‌نویسد:

هر کس حیوان گمشده یا لقطه‌ای را بیابد، می‌تواند آن را به حاکم، تحویل دهد. چراکه او نماینده افراد غایب بوده و از سوی خداوند بر انجام مصالح مردم، منصوب گردیده است. به نحوی که گاه، ملزم به اخذ شده و ید او نسبت به اموال فرد غایب، به منزله دست خود آن مالک می‌باشد و می‌توان گفت که تحویل گرفتن آن بر حاکم، وجوب شرعی دارد؛ همان‌طور که در مورد ودیعه، چنین است. حاکم شرع می‌تواند بنا بر تشخیص و اجتهاد خود هر نوع تصرفی که خواست در آن بنماید و چنانچه مصلحت در فروختن آن باشد، بفروشد و ثمنش را نگه‌دارد یا اگر مصلحت در حفظ خود آن مال باشد، این کار را انجام دهد (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰، ص ۴۳۸).

۸-۱. انفال و فیه

خداوند متعال در آیه یک سوره انفال و خطاب به پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»؛ از تو درباره انفال سؤال می‌کنند بگو: انفال مخصوص خدا و پیامبر است. به لحاظ موضع‌شناختی نیز باید گفت که در

اصطلاح علم فقه، انفال عبارتست از: مالی که مختص پیامبر و امام بعد از ایشان بوده و بیش از سهمی است که به افراد هم‌قبیله ایشان، یعنی قبیله بنی‌هاشم، پرداخت می‌شود (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۱۳۹). اموالی که جزو انفال به شمار می‌آیند از این قرارند:

۱. مال بدون وارث: فقیهان امامیه بر این نکته اجماع دارند که چنانچه فردی بمیرد و شخصی نباشد که بتواند به لحاظ موازین فقهی و قانونی از او ارث ببرد، اموال او به حاکم شرع می‌رسد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۱۲۸). در یک روایت حسن (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۶، ص ۳۴۳)، «محمد حلبی» از امام صادق ۷ نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:

هر کس بمیرد و از خود بدهی برجای بگذارد، پرداخت آن و نیز سرپرستی خانواده‌اش بر عهده ماست و چنانچه شخصی فوت کند و مالی از خود به جای بگذارد به ورثه‌اش می‌رسد و اگر کسی بمیرد و صاحبی نداشته باشد اموال او جزو انفال خواهد بود (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۱۶۸).

۲. زمین‌هایی که بدون جنگ و کشتار، از کفار به دست می‌آید؛ خواه اهالی آن، کوچ کرده و آن زمین را به مسلمانان واگذار کرده باشند یا مهاجرت نکرده اما خود و زمین‌هایشان را با میل و رغبت، تسلیم مسلمانان نموده باشند (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۱۳۹). به اموال بدست آمده بدون جنگ و درگیری با کفار، در اصطلاح «فیء» گفته می‌شود. به طور کلی، در قرآن از اموالی که از مخالفان اسلام به دست اهل اسلام می‌افتد با سه عنوان «انفال»،^۱ «فیء»^۲ و «غنیمت»^۳ یاد شده است. از این میان، غنیمت، دارای دو معنای عام و خاص است. غنیمت در معنای عام، عبارتست از هر نوع منفعتی که عائد فرد می‌گردد و در معنای خاص به معنای خصوص منافع حاصل از جنگ با کفار است. انفال نیز عبارتست از اموال اختصاصی پیامبر و امام بعد از ایشان و سپس ولی فقیه جامع‌الشرائط، که یکی از مصادیق آن، همان اموال به دست آمده بدون جنگ و درگیری با کفار است که تحت عنوان اختصاصی «فیء» از آن یاد می‌شود (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۲۷۰). گاه از روی تسامح، هر کدام از این عناوین، به جای یکدیگر استعمال می‌گردد (قمی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۳۷۲-۳۷۱). بین فقیهان در اینکه «فیء» فقط اموال غیرمنقول را شامل شده یا دارایی‌های منقول را نیز در برمی‌گیرد، اختلاف دیدگاه وجود

دارد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ص ۳۶۹). اما به هر روی، فیء و انفال جزو درآمدهای دولت اسلامی است که به تشخیص خود، آن را در مصالح مسلمین، هزینه می‌کند. برای نمونه، در روایتی امام صادق ۷ می‌فرماید: «هر وقت فردی پس از قطع شدن دست و پایش، دوباره سرقت می‌کرد علی ۷ او را تازیانه زده، حبس می‌نمود و از درآمد فیء، مخارج او را تأمین می‌کرد» (محدث نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۸، ص ۱۲۶-۱۲۵).

۳. اموال منقول و غیرمنقول مختص پادشاهان کفار حربی که غصبی بودن آنها از اموال مسلمانان یا کفار معاهد، معلوم نباشد (حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۶۴؛ ابن شجاع قطآن، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۸۶).

۴. زمین‌های مواتی که از ابتدا، ساکنینی نداشته یا اهل آن هلاک شده‌اند (ابن فهد حلی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۸۴)؛ اعم از اینکه اهالی آن مسلمان بوده‌اند یا کافر یا هر زمینی که دارای اهالی معروف و شناخته‌شده‌ای نباشد (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۲۵۴).

۵. بیشه و نیزارها (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۱۴۲)؛ یعنی زمین‌هایی که مملو از نی و ساقه و همانند آن بوده و مالک به‌خصوصی نداشته باشد (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۹۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۸۴).

۶. قلّه کوهها و دره‌ها (حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۶۴) و درخت‌ها و معادن و سایر چیزهایی که داخل این دو قسمت، قرار دارند و تشخیص مصادیق آن به عرف واگذار شده است (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۲۵۴).

۷. غنیمت‌های حاصل از جهاد بدون اذن امام یا نماینده منصوب وی (ابن شجاع قطآن، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۸۶)؛ چه در عصر حضور او باشد یا در عصر غیبت (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۸۵).

۸. اموال مجهول المالک (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۱۴۵). گرچه لقطه و اموال مجهول المالک در نامعلوم بودن صاحب آن، مشترک‌اند؛ اما در تفاوت بین آن دو باید گفت که در لقطه به شمار آمدن یک مال، لازم است که آن شیء، گم شده و توسط یک فرد پیدا شده باشد؛ در حالی که مجهول المالک، مالی است که مالکش آن را گم نکرده بلکه این یابنده است که مالک آن را نمی‌شناسد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۸، ص ۲۷۲) و از

این رو، مالی که ضابطین حکومتی از دزد یا غاصب، می‌گیرند یا مالی که فردی از دیگری می‌گیرد ولی با گذشت زمان، مالک آن را از یاد می‌برد لقطه به حساب نمی‌آید بلکه مال مجهول المالک خواهد بود (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۷، ص ۱۹۳).

۹. معادن روزمینی و زیرزمینی (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۷۸؛ طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۴۱۹؛ ابن براج، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۸۶؛ سلار، ۱۴۰۴ق، ص ۱۴۰). علامه حلی در این رابطه می‌نویسد:

فقه‌های امامیه در مالک معادن آشکار (مثل معدن نمک، گوگرد و یاقوت) و پنهان (مانند معدن طلا، نقره و مس)، اختلاف نظر دارند. عده‌ای از ایشان، آن دو نوع معدن را مختص امام و جزو انفال می‌دانند و در مقابل، برخی معتقدند که فقط آن دسته از معادنی که در زمین‌های اختصاصی امام باشد، جزو انفال بوده ولی امام نسبت به سایر معادن واقع در زمین‌های متعلق به مسلمانان، هیچ حقی ندارد و همین دیدگاه دوم، صحیح به نظر می‌رسد (حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۴، ص ۴۹۱).

در موثقه «ابن عمار» آمده است که در مورد انفال از امام صادق ۷ سؤال کردم و ایشان فرمودند: «انفال، قریه‌هایی است که ویران گردیده و اهلس از آنجا کوچ نموده‌اند و اینها مال خدا و رسول بوده و هر آنچه متعلق به پادشاهان بوده است به امام می‌رسد و هر زمین خرابه‌ای که اسبان یا پیادگان در آن کارزار نکرده‌اند و هر زمین بدون صاحب و معادن موجود در آنها و نیز اگر کسی بمیرد و صاحبی نداشته باشد مالش جزو انفال خواهد بود» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۵۳۲-۵۳۱).

بدیهی است که رئیس حکومت اسلامی می‌تواند موارد انفال را در اختیار افراد جامعه قرار داده و از درآمد ناشی آن، به عنوان بودجه کشوری، استفاده کند و ولی فقیه جامع‌الشرائط نیز در عصر غیبت، این اختیار را داراست؛ چراکه حق یادشده برای شخصیت حقوقی پیامبر و امام ثابت گردیده است نه برای شخص آنها به عنوان شخصیت حقیقی. برای مثال، رئیس دولت اسلامی می‌تواند در ازای واگذاری حق اولویت احیای یک زمین موات به یکی از مسلمانان، مبلغی را دریافت نماید که از این

عمل حاکم، در فقه اسلامی با عنوان «إقطاع» نام می‌برند (حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۲۶۹؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۸، ص ۲۶).

۹-۱. صدقات مستحبی و موقوفات عامه

فقیهان امامیه صدقه را به دو دسته (واجب) و (مستحب) تقسیم نموده‌اند که مراد از صدقه واجب، زکات و کفاره و ردّ مظالم و نظایر آن است که پرداخت آن الزامی می‌باشد و مقصود از صدقه مستحبی، صدقه‌ای است که تبرعاً و بدون الزام شرعی، جهت کمک به فقراء و حتی افراد بی‌نیاز به قصد دفع بلا یا و بیماری‌ها و همانند آن پرداخت می‌شود (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۹۱). صدقات مستحبی اندازه و نصاب نداشته و موضوع آن شامل جمیع اموال و مقدار توانایی انسان است. این صدقات مستحبی یک منبع غنی مردمی برای رفع حاجت‌ها و نیازهاست و قرآن و سنت، عموم افراد را پرداخت آن ترغیب نموده و هر کسی را که دارای عقل و گوشه شنواست به آن تشویق می‌نماید (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۳۷). از جمله صدقاتی که فراوان بوده و نفع آن زیاد می‌باشد، موقوفات و کارهای عام المنفعه مثل وقف زمین برای مسجد یا قبرستان است (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۴).

باید توجه داشت، با اینکه صدقات و موقوفات عامه، مختص گروه شناخته‌شده‌ای بوده و موارد مصرفی آن از پیش تعیین شده، اما مدیریت آن می‌تواند تحت نظر فقیه قرار بگیرد. «محقق کرکی» که خود از قائلین به نظریه ولایت مطلقه فقیه است، در این باره می‌نویسد:

مالک مال زکوی می‌تواند آن را به امام تسلیم نماید یا خودش به مساکین یا عامل زکات یا نماینده امام تحویل دهد. اما بهتر این است که تحویل امام دهد؛ البته اگر امام از زکات دهندگان، بخواهد که حتماً آن را به خود ایشان بپردازند تحویل مال به او تعیین یافته و دیگر نمی‌تواند خودش مستقیماً به دست مستحق برساند (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۷).

۱۰-۱. کفارات مالی

گرچه هر زن و مردی می‌تواند کفاره لازم را خودش به دست مستحق، برساند و

حتی زن این امکان را دارد که کفاره‌اش را به زوج مستحق خودش بپردازد (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۹، ص ۱۶۷) اما رئیس حکومت اسلامی نیز می‌تواند دریافت و مدیریت کلیه کفاراتی که لازم است در ازای قتل عمد و خطا و مخالفت با قسم و نذر و عهد، یا ارتکاب محرمات باب حج پرداخت شود، بر عهده بگیرد و در محلی که توسط شارع مقدس تعیین شده به مصرف برساند و نیاز مسلمانان را از این طریق برطرف سازد (سبحانی، ۱۴۲۰ق، ص ۹؛ همو، ۱۴۲۴ق، ص ۹۰۹). پیش از این نیز محقق کرکی، امام را در عصر حضور و فقیه جامع الشرائط را در عصر غیبت، مختار به دریافت و مدیریت وجوهات عاید از کفارات، می‌داند (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۲۱۲).

۱-۱۱. رد مظالم

مراد از مظالم، اموالی است که از راه غیر شرعی، تحت ملکیت شخص درآمده است (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۳۰۶) و مقصود از ردّ مظالم، مالی است که یک فرد به خاطر تصاحب ظالمانه دارایی دیگری و عدم شناخت یا دست‌رسی بعدی به وی می‌پردازد تا بدین ترتیب، مسئولیت اخروی را از خود سلب کند. در همین راستا، «ابوبصیر» از امام صادق ۷ نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: «هر کس مال دیگری را از روی ظلم و ستم بخورد و آن را به صاحبش مسترد ننماید، در روز قیامت، پاره‌ای از آتش را خواهد خورد» (همان، ۳۳۲). در ردّ مظالم، فرد، پس از مایوس شدن از یافتن صاحب مال، آن را به عنوان صدقه به مستحق می‌پردازد (قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۸۶) و می‌تواند آن را مستقیماً به حاکم شرع یا نماینده او هم پرداخت نماید. برخی نیز معتقدند گرچه رد مظالم، به فقرا پرداخت می‌شود اما بدون اذن مجتهد، به عنوان نایب امام، نمی‌توان آن را پرداخت کرد (نراقی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۹۳).

به هر روی، حاکم اسلامی نسبت به مالی که به قصد رد مظالم به وی داده شده، ولایت داشته (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۵۷) و می‌تواند در آن هر گونه تصرفی که صلاح بداند، انجام دهد و در عصر غیبت نیز فقیه جامع الشرائط، از همین ولایت و حق تصرف، برخوردار است (کلانتر، ۱۴۱۰ق، ج ۱۲، ص ۱۸۷).

۱-۱۲. جرایم نقدی

طبق قاعده فقهی «التعزیر بما یراه الحاکم» (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۹، ص ۳۳۰؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۳، ص ۱۵)، تعیین کیفیت و کمیت تعزیر، به رأی رئیس حکومت اسلامی بستگی دارد. جریمه مالی نیز مصداقی از مصادیق تعزیر است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ص ۸۰) و اجرای تعزیر مالی در صورتی که حاکم صلاح بداند، اشکال ندارد (امام خمینی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۱۰۲۷؛ امام خامنه‌ای، ۱۴۲۴ق، ص ۳۲۸). در یک روایت معتبر (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص ۱۱۰؛ تبریزی، ۱۴۱۷ق، ص ۳۳۵) نیز امام علی ۷ نقل می‌کنند که: «پیامبر ۹ در مورد کسی که میوه را سرقت کرده و در آستین ریخته بود، این‌گونه قضاوت فرمودند: آن مقداری را که خورده است چیزی بر او نیست و آن مقدار را که حمل کرده و برده، باید به خاطرش تعزیر شود و غرامت آن را نیز دو برابر بپردازد» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۲۳۰). پیداست که جریمه دو برابر، برای کیفر و مجازات او بوده است و الا جز به میزان یک برابر، به صاحب میوه غرامت داده نمی‌شود.

حاصل سخن اینکه، درآمدهای بدست آمده از جرایم نقدی افراد، یکی دیگر از منابع شناخته‌شده برای حکومت اسلامی است که حاکم شرع، طبق مصالح مسلمین، آن را در موارد رفع نیاز مصرف می‌نماید.

۱-۱۳. دیه جنایت بر فرد بدون ولی

چنانچه فردی به عمد کشته شود و ولی دم نداشته باشد، پیامبر یا امام یا فقیه جامع الشرائط می‌تواند به جای آنها و به صلاح دید خود، مقابله به مثل و قصاص نماید، یا به جای آن دیه بگیرد. در فرض مذکور، چنانچه قتل اتفاق افتاده، شبهه عمد یا خطای محض باشد که قصاص در آن دو مطرح نیست، حاکم شرع می‌تواند به جای ولی دم مقتول، دیه بخواهد (حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۴۶؛ ابن شجاع قطان، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۵۹۹) و آن را پس از پرداخت بدهی‌ها و امور وصیت‌شده مقتول، در هر جایی که مصلحت مسلمانان اقتضا کند، مصرف نماید. در فقه شیعه، از این مسأله، تحت یک قاعده کلی با عنوان «الحاکم ولی من لا ولی له» (مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۵۵۹؛

بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۳۶۳) یا «الامام ولی من لا ولی له» (حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۴۶؛ شهید اول، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۵۶۲) نام می‌برند.
مقدس اردبیلی در این رابطه می‌نویسد:

اصحاب امامیه بر این اعتقادند که امام 7 جانشین پیامبر 9 بوده و از خود مؤمنین بر جان‌شان اولی می‌باشد. از این روست که وقتی فرد مسلمانی ولی نداشته باشد، امام، ولی کسی است که وارث و ولی ندارد و در نتیجه، دارایی و دیه او مال ایشان است. اگر بخواهد، می‌تواند در قتل عمد او، مطالبه قصاص نماید و در قتل خطا و شبه عمد نیز می‌تواند دیه بخواهد (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴، ص ۴۷۲).

۱۴-۱. عَشور

«عُشور» به معنای ده درصد، عبارت از مالیات ده درصدی بود که از زمان خلافت «عمر بن خطاب» و از اموال تجاری کافران حربی بازرگان، به هنگام امان‌خواهی و ورود به کشور اسلامی گرفته می‌شده (طحاوی، ۱۳۹۹ق: ج ۲، ص ۳۰؛ ابن‌قدامه، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۱۸۲) و در رفع نیازهای فقیران، مصرف می‌گردید (سُغدی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۹۸). اما از آنجا که این رویه توسط غاصبان خلافت و حاکمان جور، در پیش گرفته شده و با زور و اجبار صورت می‌پذیرفت، به شدت مورد ردّ و مذمت ائمه : قرار گرفت به نحوی که وقتی از امام صادق 7 می‌پرسیدند که چنانچه عمال خلیفه، به زور از ما عُشور بگیرند، آیا می‌توانیم اموال داده شده به آنها را از باب زکات، حساب کرده و دیگر، زکات نپردازیم؟ حضرت می‌فرمودند: آری اگر بخواهید می‌توانید این کار را بکنید (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۵۴۳). باید توجه داشت که مخالفت ائمه : با مالیات عَشور، در تضاد با توسعه ولایت ولیّ امر در وضع مالیات نیست؛ زیرا این مخالفت‌ها مربوط به مالیات‌هایی است که عَشّار در حکومت غیرمسلمانان می‌گرفت و بدیهی است که تمامی تصرّفات این گونه حکومت‌ها که می‌بایست برخاسته از حق ولایت بر مردم باشد، نامشروع است و گرفتن مالیات نیز در این حکومت‌ها، ظلم بر

مردم می‌باشد که بی‌تردید حرام است. بنابراین روایات مذکور، مربوط به مالیاتی نیست که ولیّ امر مسلمین - که از جانب خداوند صاحب ولایت شده و بر اساس مصالحی که رعایت آنها از وظایف و اختیارات اوست - به وضع آنها می‌پردازد (مؤمن قمی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۴۷۰).

افزون بر آنچه تا کنون به عنوان منابع مالی حکومت اسلامی برشمرده شد، مالیات‌های دیگری نیز وجود دارد که منحصر به اندازه و زمان خاصی نبوده بلکه حاکم اسلامی می‌تواند بنا بر نظر و تشخیص خود و به هنگام نیاز به عمران و آبادانی کشور، جهاد در راه خدا، تأمین نیازهای فقیران یا سایر موارد همانند آن که قوام زندگی مردم و کشور بدان وابسته است، وضع نماید؛ چراکه خداوند متعال در آیه ۶ سوره احزاب تصریح می‌فرماید: «الَّذِي أُوتِيَ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» و به تبع آن، بر اموال و دارایی ایشان نیز حق ولایت داشته و می‌تواند به هر نحو که صلاح بداند، در آن تصرف نماید (سبحانی، ۱۴۲۴ق، ص ۹۰۹). از این نوع مالیات، تحت عنوان مالیات‌های حکومتی یاد می‌شود که شاید بتوان همه آنها را ذیل عنوان «عشور» جای داد.

در کل، با توجه به اینکه ثروت‌ها و منابع درآمدی مردم و به موازات آن، نیازهای آنان رو به گسترش بوده و بر حسب مکان و زمان، تغییر می‌کند، در نتیجه، چاره‌ای جز واگذاری تعیین مصادیق مالیات‌ها، به والیان و حاکمان عادل در هر دوره و موقعیتی، وجود ندارد تا بر محور منطقه، نیازها و شرایط دیگر، به وضع آنها بپردازد (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۶-۲۷). بنابراین، اگر زکات و... نتوانست احتیاجات جامعه را برطرف کند، حاکم (ولی فقیه) پیشوای اسلامی است که می‌تواند موارد دیگری را مشمول مالیات قرار دهد و تعیین مواد و شرایط مربوط به نظر او خواهد بود (جعفری، ۱۴۱۹ق، ص ۷۱). گواه این نظریه، سیره امیرالمؤمنین علی ۷ است که مطابق ادله شرعی، آن حضرت بر اسب نیز زکات قرار دادند. در صحیحۀ (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۳، ص ۱۴۱) «محمد بن مسلم» و «زراره» از امام باقر ۷ و امام صادق ۷ نقل کرده‌اند که فرمودند: «امیرالمؤمنین ۷ بر هر اسب بیابان‌چر، در هر سال دو دینار قرار داد و بر یابو، یک دینار» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۵۳۰).

۲. نحوه دلالت مدیریت منابع مالی جامعه اسلامی بر ولایت مطلقه فقیه

در اصل ثبوت ولایت برای فقیه جامع الشرائط در عصر غیبت، بین فقیهان امامیه اختلاف نظری وجود ندارد و تنها در دامنه و گستره این ولایت دیدگاه‌های متنوعی از جانب آنها ارائه شده است. برای نمونه «آیه‌الله خویی»، دلایل ثبوت ولایت فقیه در عصر غیبت را قبول نداشته و از دیدگاه ایشان، آنچه طبق نصوص شرعی برای فقیه جامع الشرائط ثابت است، فقط دو امر «قضا» و «حجیت فتوای او» بوده و جواز تصرف فقیه در «امور حسیه» نیز از باب ولایت او نیست؛ بلکه تنها به جهت قدر متیقن بودن فقیه در پیاداشتن چنین اموری است (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۶۰). در مقابل، امام خمینی با استناد به روایات، معتقدند که فقیه جامع الشرائط، امین پیامبر است و امین پیامبر، در همه امور و شؤونات امین است و شأن رسول خدا ﷺ فقط بیان احکام نیست تا فقیه نیز فقط امین وی در همین امر باشد؛ بلکه مهم، اجرای احکام است و امین بودن در این امر، به معنای اجرای احکام بر محور حق است (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۳۴).

در هر صورت، قائلین به ولایت مطلقه فقیه، تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام شرعی در سایه آن را نماد بارز و بُعد ضروری و اجتناب‌ناپذیر ولایت فقیه جامع الشرائط می‌دانند و برای اثبات اطلاق و گستردگی آن، به ادله مختلف عقلی و نقلی اعم از اجماع، شهرت فتوایی، دلیل عقل، سیره عقلا و... استناد می‌جویند (حلی، ۴، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۴۱۷؛ کرکی، ۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۴۳؛ شهید ثانی، ۵، ۴۰۲ق، ج ۲، ص ۷۷۱؛ امام خمینی، ۴۲۳ق، ص ۲۵؛ همو، ۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۲۲؛ خمینی، بی‌تا، ص ۱۵؛ اراکی، ۴۲۵ق، ص ۲۶۳). از میان این ادله اثبات‌گر مطلقه بودن ولایت فقیه، تا سر حد تشکیل حکومت اسلامی، می‌توان به نقش محوری منابع مالی متعلق به دولت اسلامی و گستره و نحوه مدیریت آنها اشاره کرد؛ بدین معنا که فراوانی بی‌حد و حصر منابع مالی حکومت اسلامی از یک سو و لزوم توزیع عادلانه و مدبرانه آن، ضرورت اعطای ولایت مطلقه به ولی فقیه جامع‌الشرایط و تشکیل حکومت اسلامی را اقتضا دارد.

امام خمینی؛ با توجه ویژه به این امر، می‌فرماید:

مالیات‌هایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه‌ای که ریخته نشان می‌دهد

تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست؛ بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است؛ مثلاً «خمس» یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت المال می‌ریزد و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می‌دهد. طبق مذهب ما، از تمام منافع کشاورزی، تجارت، منابع زیرزمینی و روزمینی و به طور کلی از کلیه منافع و عواید، به طرز عادلانه‌ای [خمس] گرفته می‌شود. به طوری که از سبزی فروش درب این مسجد، تا کسی که به کشتی‌رانی اشتغال دارد، یا معدن استخراج می‌کند، همه را شامل می‌شود. این اشخاص باید خمس اضافه بر درآمد را پس از صرف مخارج متعارف خود به حاکم اسلام بپردازند، تا به بیت المال وارد شود. بدیهی است، درآمد به این عظمت برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات مالی آن است. هرگاه خمس درآمد کشورهای اسلام، یا تمام دنیا را - اگر تحت نظام اسلام درآید - حساب کنیم، معلوم می‌شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست؛ بلکه قضیه، مهم‌تر از اینهاست. منظور، رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است. اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا کند، باید با همین مالیات‌هایی که داریم، یعنی خمس و زکات که البته مالیات اخیر زیاد نیست جزیه و خراجات (یا مالیات بر اراضی ملی کشاورزی) اداره شود... تعیین بودجه‌ای به این هنگفتی دلالت دارد بر این که منظور، تشکیل حکومت و اداره کشور است. برای عمده‌ی حوایج مردم و انجام خدمات عمومی، اعم از بهداشتی و فرهنگی و دفاعی و عمرانی، قرار داده شده است. مخصوصاً با ترتیبی که اسلام برای جمع‌آوری و نگهداری و مصرف آن تعیین کرده، که هیچ‌گونه حیف و میلی در خزانه عمومی واقع نشود و رئیس دولت و همه والیان و متصدیان خدمات عمومی، یعنی اعضای دولت، هیچ‌گونه امتیازی در استفاده از درآمد و اموال عمومی بر افراد عادی ندارند؛ بلکه سهم مساوی می‌برند. آیا این بودجه فراوان را باید به دریا بریزیم؟ یا زیر خاک کنیم تا حضرت بیاید؟ یا برای این است که

آن روز مثلاً پنجاه نفر سید بخورند؟ یا اکنون فرض کنید به پانصد هزار سید بدهند که ندانند چکارش کنند؟! در صورتی که می‌دانیم حق سادات و فقرا به مقداری است که با آن امرار معاش کنند... از طرفی «جزیه» که بر «اهل ذمه» مقرر شده و «خراج»، که از اراضی کشاورزی وسیعی گرفته می‌شود، درآمد فوق‌العاده‌ای را به وجود می‌آورد. مقرر شدن چنین مالیات‌هایی دلالت دارد بر اینکه حاکمی و حکومتی لازم است. وظیفه حاکم و والی است که بر «اهل ذمه» بر حسب استطاعت مالی و درآمدهای مالیات سرانه ببندد یا از مزارع و مواشی آنها مالیات متناسب بگیرد. هم چنین «خراج»، یعنی مالیات بر اراضی وسیعی را که «مال الله» و در تصرف دولت اسلامی است، جمع‌آوری کند. این کار مستلزم تشکیلات منظم و حساب و کتاب و تدبیر و مصلحت اندیشی است و با هرج و مرج انجام شدنی نیست. این به عهده متصدیان حکومت اسلامی است که چنین مالیات‌هایی را به اندازه و به تناسب و طبق مصلحت تعیین کرده، سپس جمع‌آوری کنند و به مصرف مصالح مسلمین برسانند. ملاحظه می‌کنید که احکام مالی اسلام بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد و اجرای آن جز از طریق استقرار تشکیلات اسلامی میسر نیست (امام خمینی، ۱۴۲۳ق، ص ۳۳-۳۱).

امام خمینی¹ با توجه دادن عقل و اندیشه انسانی به دامنه گسترده منابع مالی و مالیات‌های مختلف دریافتی در بستر جامعه اسلامی، و ضرورت مدیریت عادلانه و موقعیت‌شناسانه آنها، این امر را دلیل متقن و منطقی اثبات ضرورت تأسیس دولت و حکومت اسلامی در سایه اعطای اختیارات مطلق به ولی فقیه جامع‌الشرایط، اعلام می‌کنند.

ایشان در کتاب «البیع» نیز می‌نویسند:

احکام الهی اعم از احکام مالی، سیاسی یا حقوقی نسخ نگردیده بلکه تا روز قیامت پابرجاست و خود بقای این احکام، ضرورت تشکیل حکومت و ثبوت ولایت برای فقیه را اقتضاء نموده و ضامن حفظ سیادت قانون الهی و عهده‌دار اجرای آن است. اجرای احکام الهی جر از این طریق، میسر نیست

چرا که در غیر این صورت، هرج و مرج به وجود خواهد آمد (امام خمینی، ۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۱۹).

«شهید سیدمصطفی خمینی؛» نیز بر این استدلال امام خمینی؛ صححه گذاشته و آن را نوآوری امام دانسته‌اند (خمینی، بی‌تا، ص ۵۲-۵۱). وی در یک نگاه کلی به ارتباط دو مقوله یاد شده اشاره کرد و می‌نویسند:

خداوند متعال همه آنچه را که برای امام 7 قرار داده، برای فقیه جامع‌الشرائط نیز جعل نموده است اموری همچون ریاست بر همه مردم و سلطه بر غیر خود، ادارهٔ شؤون مربوط به ملت، امامت و راهبری مردم، اجرای قوانین دینی و تطبیق آن بر موضوعات و مصادیق، تدبیر و سامان‌دهی امور زندگی مردم که فقیهان 2 از این امر به «ولایت بر ایتام» نام می‌برند و افتا، قضاوت و دریافت منابعی همچون خراج، مقاسمه، موقوفات عامه، نذر، جزیه، صدقات، مال مجهول‌المالک، لقطه پیش از تعریف، که به مصالح مسلمین بازگشت دارد، از آثار آن می‌باشد. همچنین است دریافت امور مالی و غیر مالی که به شخص امام 7 بازگشت دارد؛ مثل سهم امام، انفال، ارث بدون وارث، متولی‌شدن بر وصایا در نبود وصی یا بر موقوفات در فرض نبود متولی، حفظ اموال غایبین، یتیمان، افراد مجنون و سفیه و تصرف مصلحت‌آمیز در آنها از طریق حفظ و نگهداری یا اجاره دادن یا بیع آنها و همانند آن و نیز وضع بیت‌المال... (همان، ص ۷۹).

درک این رابطه، نیازمند توجه به تفسیر امام خمینی؛ از دکترین ولایت مطلقه فقیه است. در همین راستا باید گفت: در طول تاریخ تشیع هیچ فقیهی یافت نمی‌شود که بگوید فقیه هیچ ولایتی ندارد. آنچه تا حدودی مورد اختلاف فقها است، مراتب و درجات این ولایت است (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۳۲۱). در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که به اتفاق فقیهان امامیه، قلمرو ولایت فقیه، در سه حیطة ولایت قضایی، ولایت افتا و تقنین و نیز ولایت اجرایی خلاصه می‌شود؛ با این تفاوت که در حوزه اجرایی، شماری از فقها ولایت فقیه را مقید به امور حسبه یعنی اموری مانند سرپرستی ایتام،

صغیران، بی سرپرست‌ها و... می‌دانند تا فقیه، امور اجرایی آنها را بر اساس ولایت خود سامان دهد. ولی فقهای دیگر همانند حضرت امام خمینی؛ ولایت فقیه را در امور اجرایی، مطلق دانسته و آن را مقید به امور نیازمند ولی و بدون متولی خاص، نمی‌دانند. به عبارتی، از دیدگاه گروه اخیر، ولایت فقیه، ولایت و حکومت بر همه شؤون اجتماعی و سیاسی مسلمانان است؛ یعنی همه اموری که عرفاً، عقلاً یا شرعاً برای انجام آن ناگزیر باید به حاکم برخوردار از ولایت و حکومت، رجوع کرد و بر این مبنا، ولایت مطلقه فقیه یعنی ولایت در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره آن و به تعبیر بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، «همین ولایتی که برای رسول اکرم ﷺ و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست» (امام خمینی، ۱۴۲۳، ص ۵۲) و «ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره، جزئی از ولایت است» (همان، ص ۲۱).

امام خمینی؛ در کتاب البیع، و با تعبیر «الابأس بالتعرض لولاية الفقيه مطلقاً بوجه إجمالي» (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۱۷) مقصود از مطلقه بودن ولایت فقیه را گسترده بودن دامنه ولایت او نسبت به همه احکام و قوانین اسلامی در سایه تشکیل حکومت اسلامی، اعلام می‌دارند. ایشان در جای دیگر و در توضیح مقصود از مطلقه بودن دامنه ولایت فقیه، می‌فرمایند:

مراد از ولایت مطلقه فقیه جامع‌الشرائط این است که دین حنیف اسلام که آخرین دین آسمانی است و تا روز قیامت استمرار دارد دین حکومت و اداره امور جامعه است؛ لذا همه طبقات جامعه اسلامی ناگزیر از داشتن ولی امر و حاکم و رهبر هستند تا امت اسلامی را از شر دشمنان اسلام و مسلمین حفظ نماید، و از نظام جامعه اسلامی پاسداری نموده و عدالت را در آن برقرار و از ظلم و تعدی قوی بر ضعیف جلوگیری نماید و وسایل پیشرفت و شکوفایی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را تأمین کند. این کار در مرحله اجرا ممکن است با مطامع و منافع و آزادی بعضی از اشخاص منافات داشته باشد، حاکم مسلمانان پس از این که وظیفه خطیر رهبری را طبق موازین

شرعی به عهده گرفت، باید در هر مورد که لازم بداند تصمیمات مقتضی بر اساس فقه اسلامی اتخاذ کند و دستورات لازم را صادر نماید. تصمیمات و اختیارات ولی فقیه در مواردی که مربوط به مصالح عمومی اسلام و مسلمین است، در صورت تعارض با اراده و اختیار آحاد مردم، بر اختیارات و تصمیمات آحاد اَمّت مقلّم و حاکم است و این توضیح مختصری درباره ولایت مطلقه است (امام خمینی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۳۶).

امام خامنه‌ای نیز در شرح این تئوری، چنین اظهار می‌دارند:

حدود ولایت و حاکمیت فقیه، همان حدود فقه است؛ تا هر جای زندگی بشر که فقه اسلامی (احکام الهی)، گسترده است، ولایت و حاکمیت فقیه هم تا همان جا گسترده است و چون می‌دانیم که فقه اسلامی هیچ امری از امور زندگی بشر را از حکم الهی بیرون نمی‌داند و همه مسائل سیاسی، اقتصادی، فردی، اجتماعی، مشمول حکم الهی است؛ پس حاکمیت ولی فقیه هم شامل همه امور فردی و امور اجتماعی و امور سیاسی و امور اقتصادی و امور نظامی و امور بین‌المللی و همه چیزهایی است که در قلمرو حکم اسلامی و شرعی است.^۶

بنابراین، «ولایت مطلقه، به معنای آن است که فقیه جامع الشرائط، در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج)، صلاحیت اجرای همه حدود الهی را دارد و مدیریت و ولایت او، محدود به اجرای برخی از احکام اسلامی نیست» (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۴۷۵). از آنچه تاکنون گفته شد، روشن می‌گردد که مرز جدایی نظریه مقید بودن ولایت فقیه از مطلقه بودن آن، قول به اختیار فقیه جامع الشرائط، در تشکیل حکومت بوده و قول به بسط دامنه ولایت فقیه به ولایت زعامت، برابر با قول به مطلقه بودن دامنه ولایت اوست. به دیگر سخن، مطلقه بودن ولایت فقیه، در ارتباط مستقیم با قول به مبسوط‌الید بودن فقیه در تأسیس دولت و حکومت اسلامی است. آری، مدافعان دکترین ولایت مطلقه فقیه، در بسط دامنه اطلاق آن تا سرحد احکام اولیه و صدور احکام حکومتی معارض با واجبات و محرمات و سایر احکام اولیه، اختلاف نظر داشته و

گروهی از ایشان مطلقه را به معنای موسع آن گرفته و صدور حکم حکومتی را منوط به وجود مصلحت اسلام و نظام مسلمین، قلمداد می‌کنند و دسته دیگر، به معنای مضیق آن یعنی منوط به تحقق یکی از عناوین ثانویه می‌دانند اما این اختلاف، پس از پذیرش نظریه ولایت مطلقه فقیه است.

از مجموع سخنان گهربار امام خمینی ؛ و عین کلام ایشان نیز چنین نتیجه گرفته می‌شود که: «ولایت فقیه، همان ولایت رسول الله ﷺ است» و «حکومت، از شعبه‌های ولایت مطلقه پیامبر ﷺ است» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۰، ص ۱۷۰). از سوی دیگر، با توجه به اینکه «مالیات‌هایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه‌ای که ریخته نشان می‌دهد تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست؛ بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است» (امام خمینی، ۱۴۲۳ق، ص ۳۳-۳۱)، از این رو، گستره دامنه‌دار منابع مالی جامعه اسلامی و ماهیت و کیفیت قوانین اسلامی راجع به آن، دلیل متقنی است بر مطلقه بودن حیطة ولایت فقیه جامع‌الشرائط و بسط دامنه آن تا سرحد ضرورت تشکیل حکومت اسلامی.

آری، چگونه می‌توان پذیرفت که این همه منابع مالی اختصاص یافته به جامعه اسلامی، تنها برای حدود سیصد سال یعنی تا آغاز عصر غیبت کبری در سال ۳۲۹ هجری قمری بوده و احکام مالی مربوط بدان برای دوران طولانی مدت بعد که در حدود هزار سال است، تعطیل خواهد بود. می‌توان تأکید کرد که اساساً تعیین این همه منبع مالی نمی‌تواند هدفی جز تشکیل حکومت اسلامی و توسعه دامنه اختیارات فقیه جامع‌الشرائط در عصر غیبت برای تشکیل آن داشته باشد؛ چراکه اولاً: تخصیص این بودجه به جامعه اسلامی قطعاً ویژه عصر پیامبر ﷺ و ائمه ۷ نبوده و ثانیاً: از نظر فقها، جز حاکم عادل، فرد دیگری مجاز به دریافت و توزیع منابع یادشده، اعم از زکات، خراج و مقاسمه و همانند آن، نمی‌باشد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۶ق، ص ۴۹۵؛ سبحانی، ۱۴۲۴ق، ص ۹۱۱). بنابراین، نمی‌توان تصور کرد که در عصر غیبت امام معصوم ۷، شارع مقدس، این همه مالیات اسلامی و احکام مالی مرتبط با آنها را وضع نماید و مسلمانان را هم از رجوع به سلطان جائر و تسلیم مالیات‌های یادشده به او منع نماید و

در عین حال راضی به تشکیل حکومت عدل و بسط دامنه اختیارات فقیه جامع‌الشرایط تا سر حد تشکیل دولت اسلامی - به عنوان راهکار جایگزین - نباشد. پس، بین وضع مالیات‌های اسلامی گسترده و مدیریت عادلانه و مدبرانه آنها از یک سو، و ضرورت بسط دامنه اختیارات فقیه عادل و امین، تا سر حد تأسیس حکومت اسلامی، رابطه تنگاتنگ وجود دارد. امام خمینی؛ در اشاره به این نکته می‌نویسند: «چون تشکیل حکومت و اداره جامعه، بودجه و مالیات می‌خواهد، شارع مقدس بودجه و انواع مالیاتش را نیز تعیین نموده است؛ مانند خراجات، خمس، زکات، و غیره» (امام خمینی، ۱۴۲۳ق، ص ۵۰).

نتیجه‌گیری

۱. منابع مالی از پیش تعیین شده برای جامعه اسلامی عبارتند از: زکات، خمس، غنائم جنگی، خراج، مقاسمه، جزیه، لقطه، انفال و فیء، صدقات مستحبی و موقوفات عامه، کفارات مالی، رد مظالم، جرایم نقدی، دیه جنایت بر فرد بدون ولی و عُشور. علاوه بر موارد نام‌برده، ادله نقلی، اختیار وضع مالیات‌های جدید را به ولی امر مسلمین و در صورت اقتضای مصالح مقطعی، داده است.

۲. گستردگی منابع مالی کشور اسلامی و لزوم توزیع عادلانه و مدیریت مدبرانه آنها، دلیل متقنی بر مطلق بودن دامنه اختیارات فقیه جامع‌الشرایط و لزوم تشکیل دولت و حکومت اسلامی است؛ زیرا به حکم عقل، تعیین این همه منبع مالی و درآمدهای مالیاتی، نمی‌تواند هدفی جز تشکیل دولت اسلامی و توسعه دامنه اختیارات فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت، برای تشکیل آن، داشته باشد. علاوه بر اینکه امنیت اقتصادی مربوط به مالیات‌های اختصاصی کشور اسلامی، به نحوی که مورد خواست و رضای شارع باشد، جز در سایه تشکیل حکومت اسلامی در بستر ولایت مطلقه فقیه، حاصل نخواهد شد.

یادداشت‌ها

۱. سوره انفال، آیه ۱.
۲. سوره حشر، آیه ۷.
۳. سوره انفال، آیه ۴۱.

۴. علامه حلی از فقهای قرن هفتم هجری، همه امور ولایی مربوط به امام معصوم را برای فقیه جامع الشرائط نیز ثابت دانسته و می‌گویند: «و لو تعذر الإمام، فالأولی صرفها إلى الفقیه المأمون و کذا حال الغیبة، لأنه أعرِف بمواقِعها، و لأنه نائب الإمام 7، فكان له ولاية ما يتولاها».
۵. «إن الفقیه الشرعی، منصوب من قبل الامام عموماً».
۶. (بیانات رهبر معظم انقلاب مدظله‌العالی در خطبه‌های نماز جمعه، ۷ اسفند ۱۳۶۶).

منابع و مأخذ

۱. ابن‌ادریس، محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۱ و ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ۲، ۱۴۱۰ق.
۲. ابن‌براج، قاضی عبدالعزیز، المهدب، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۳. ابن‌شجاع القطان، شمس‌الدین محمد، معالم‌الدین فی فقه آل یاسین، ج ۲، قم: مؤسسه امام صادق 7، ۱۴۲۴ق.
۴. ابن‌فهد حلی، جمال‌الدین احمد بن محمد، الرسائل العشر، قم: انتشارات کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۹ق.
۵. ابن‌قدامه المقدسی، ابو محمد عبدالله، الکافی فی فقه أحمد بن حنبل، ج ۴، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۴ق.
۶. اراکی، محسن، نظریة الحکم فی الإسلام، قم: مجمع اندیشه اسلامی، ۱۴۲۵ق.
۷. اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۹، ۱۰، ۱۳ و ۱۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۸. العیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۲، تهران: المکتبة العلمیة الاسلامیة، بی‌تا.
۹. امام خامنه‌ای، سیدعلی، أجوبة الاستفتاءات (فارسی)، قم: دفتر معظم له، ۱۴۲۴ق.
۱۰. امام خمینی، سیدروح‌الله، تحریر الوسیلة، ج ۲، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم، بی‌تا.
۱۱. -----، کتاب البیع، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.
۱۲. -----، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱۲، ۱۴۲۳ق.
۱۳. -----، توضیح المسائل، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۶ق.
۱۴. -----، توضیح المسائل محشی، ج ۱ و ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ۸، ۱۴۲۴ق.
۱۵. -----، صحیفه نور، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۲، ۱۳۷۹.

١٦. انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب، ج ٤، قم: کنگره شیخ، ١٤١٥ق.
١٧. بجنوردی، سیدحسن، القواعد الفقهية، ج ٦، قم: نشر الهادی، ١٤١٩ق.
١٨. تبریزی، جوادین علی، أسس الحدود و التعزیرات، قم: دفتر مؤلف، ١٤١٧ق.
١٩. جعفری، محمدتقی، رسائل فقهی، تهران: منشورات کرامت، ١٤١٩ق.
٢٠. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت، قم: اسراء، ١٣٧٩.
٢١. حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعة، ج ٩، قم: مؤسسه آل البيت :، ١٤٠٩ق.
٢٢. حسینی عاملی، سیدجوادبن محمد، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، ج ١٧، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٩ق.
٢٣. حلبی، ابوالصلاح تقی الدین، الکافی فی الفقه، اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین ٧، ١٤٠٣ق.
٢٤. حلّی، جعفر بن حسن، المختصر النافع فی فقه الإمامیة، ج ١، قم: مؤسسة المطبوعات الدينية، ج ٦، ١٤١٨ق.
٢٥. -----، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ٢، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ج ٢، ١٤٠٨ق.
٢٦. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، ج ٢، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٠ق.
٢٧. -----، تحرير الاحكام الشرعية على مذهب الامامية، تحقيق ابراهيم بهادری، ج ٤، قم: مؤسسة الامام الصادق ٧، ١٤٢٠ق.
٢٨. -----، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ٢، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٣ق.
٢٩. -----، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ١٣ و ١٥، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، ١٤١٢ق.
٣٠. -----، نهاية الأحكام فی معرفة الأحكام، ج ٢، قم: مؤسسه آل البيت :، ١٤١٩ق.
٣١. خمینی، سیدمصطفی، ولایة الفقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی :، بی تا.
٣٢. خویی، سیدابوالقاسم، منهاج الصالحین، ج ١، قم: نشر مدينة العلم، ج ٢٨، ١٤١٠ق.
٣٣. -----، موسوعة الإمام الخوئی، ج ٢٣، قم: مؤسسة احیاء آثار الإمام الخوئی :، ١٤١٨ق.

۳۴. سبحانی، جعفر، الخمس فی الشریعة الإسلامية الغراء، قم: مؤسسه امام صادق 7، ۱۴۲۰ق.
۳۵. -----، المواهب فی تحریر أحكام المكاسب، قم: مؤسسه امام صادق 7، ۱۴۲۴ق.
۳۶. سغدی، علی بن الحسین، التنف فی الفتاوی، ج ۱، بیروت: دارالفرقان، ج ۲، ۱۴۰۴ق.
۳۷. سلار دیلمی، حمزة بن عبدالعزیز، المراسم العلویة و الأحكام النبویة، قم: منشورات الحرمین، ۱۴۰۴ق.
۳۸. شهید اول، محمد بن مکی، اللمعة دمشقیة فی فقه الإمامیة، بیروت: دار التراث، ۱۴۱۰ق.
۳۹. -----، غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، ج ۴، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۴ق.
۴۰. شهید ثانی، زین الدین بن علی، حاشیة الإرشاد، ج ۷ و ۹، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۴ق.
۴۱. -----، الروضة البهیة فی شرح اللمعة دمشقیة، ج ۲، قم: کتاب فروشی داوری، ۱۴۱۰ق.
۴۲. -----، روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۲، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۲ق.
۴۳. صافی گلپایگانی، لطف الله، ضرورة وجود الحكومة أو الولاية للفقهاء، قم: دارالقرآن الکریم، بی تا.
۴۴. طباطبایی، سید علی بن محمد، ریاض المسائل، ج ۵، ۸ و ۱۶، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۸ق.
۴۵. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۴۶. طحاوی، احمد بن محمد، شرح معانی الآثار، ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۳۹۹ق.
۴۷. طوسی، محمد بن حسن، النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت: دار الكتاب العربی، ج ۲، ۱۴۰۰ق.
۴۸. -----، الخلاف، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
۴۹. فاضل هندی، محمد بن حسن، كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۹، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۵۰. قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، جامع الشتات فی أجوبة السؤالات، ج ۴ و ۱، تهران: مؤسسه کیهان، ۱۴۱۳ق.
۵۱. کاشف الغطاء، جعفر، شرح قواعد العلامة، بی جا: مؤسسه کاشف الغطاء - الذخائر، ۱۴۲۰ق.

٥٢. كركى، على بن حسين، جامع المقاصد فى شرح القواعد، ج ١، ٣ و ٨، قم: مؤسسه آل البيت ،: ج ٢، ١٤٠٩ق.
٥٣. كلانتر، سيد محمد، محشى كتاب المكاسب، ج ١٢، قم: مؤسسه مطبوعاتى دار الكتاب، ج ٣، ١٤١٠ق.
٥٤. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، ج ١، ٣ و ٧، تهران: دار الكتب الإسلامية، ج ٤، ١٤٠٧ق.
٥٥. مؤمن قمى، محمد، الولاية الإلهية الإسلامية أو الحكومة الإسلامية، ج ٢، قم: دفتر انتشارات اسلامى، ١٤٢٥ق.
٥٦. مجلسى، محمد تقى، روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه، ج ٣ و ٦، قم: مؤسسه فرهنگى اسلامى كوشانپور، ج ٢، ١٤٠٦ق.
٥٧. محدث نورى، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل، ج ١٨، قم: مؤسسه آل البيت ،: ١٤٠٨ق.
٥٨. مراغى، مير عبدالفتاح، العناوين الفقهية، ج ٢، قم: دفتر انتشارات اسلامى، ١٤١٧ق.
٥٩. مصباح يزدى، محمد تقى، در پرتو ولايت، قم: انتشارات مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى ،: ١٣٨٢.
٦٠. مغنيه، محمد جواد، فقه الإمام الصادق 7، ج ٢ و ٤، قم: مؤسسه انصاريان، ج ٢، ١٤٢١ق.
٦١. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، المقنعة، قم: كنگره جهانى هزاره شيخ مفيد ،: ١٤١٣ق.
٦٢. مكارم شيرازى، ناصر، أنوار الفقاهاة - كتاب التجارة، قم: انتشارات مدرسة الإمام على بن أبى طالب 7، ١٤٢٦ق.
٦٣. -----، تعزيز و گستره آن، قم: انتشارات مدرسة الإمام على بن أبى طالب 7، ١٤٢٥ق.
٦٤. -----، دائرة المعارف فقه مقارن، قم: انتشارات مدرسه امام على بن أبى طالب 7، ١٤٢٧ق.
٦٥. منتظرى، حسين على، دراسات فى ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، ج ٣ و ٤، قم: نشر تفكر، ج ٢، ١٤٠٩ق.
٦٦. نجفى، محمد حسن، جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام، ج ١٦، ٢١ و ٢٨، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ج ٧، ١٤٠٤ق.
٦٧. نراقى، مولى احمد بن محمد مهدى، مستند الشيعة فى أحكام الشريعة، قم: مؤسسه آل البيت ،: ١٤١٥ق.
٦٨. -----، رسائل و مسائل، ج ١، قم: كنگره نراقيين ملا مهدى و ملا احمد، ١٤٢٢ق.